

استاد حمیدرضا شکارسری متولد چند سال پیش از انقلاب اسلامی است. در کوچه‌پس کوچمه‌های تهران قدیم به دنیا آمد، اگر چه دانش‌آموخته زمین‌شناسی است و فرار مصاحبه ما هم در وزارت راه‌وشهرسازی بوده اما هیچ کس او را با جنس سخت سنگ و آهن نمی‌شناسد بلکه همه او را با روح لطیف شاعرانه‌اش می‌شناسیم. شاعر و منتقد ادبی که تاکنون بیش از ۲۰ جلد کتاب شعر و پژوهش ادبی از وی به چاپ رسیده است. با وی به گفت‌وگو نشستیم تا درباره «ابتدال در شعر» به بحث و تبادل نظر بپردازیم. او معتقد است ابتدال در شعر ناظر به روزگار ما نمی‌شود بلکه در شعرای قدیمی هم بیش از امروز بوده اما آنچه نگران کننده است نگاه مدرنیته در شعر امروز است که نافی هر چیزی است که به عنوان سنت وجود داشته است. او بخش زیادی از ابتدال در شعر امروز را محصول فضای اجتماعی ما می‌داند و معتقد است «رابطه هنر و اجتماع، امروز مثل اتوبان یکطرفه شده است: اجتماع بشدت بر هنرمند تأثیر می‌گذارد.» در زیر می‌توانید این گفت‌وگو بلند و تفصیلی را مطالعه کنید.

■ **ابتدال در شعر چیست و چه زمینه‌هایی باعث به وجود آمدن ابتدال در هنر بویژه شعر می‌شود؟**

از آنجا که در آثار هنری هم بحث فرم و هم بحث محتوا را داریم و هم مقوله‌ای تحت عنوان درونه زبان و هم برونه زبان، به نظر می‌رسد موضوع مورد نظر یعنی ابتدال را هم باید در هر دو حیطه فرم و محتوا بررسی کنیم. غالباً بحث ابتدال در اثر هنری و در مورد شعر معطوف به محتوا، درونه نمونه و همچنین معطوف به موضوع است اما طبعاً در برونه زبان در بحث فرم هم ما ابتدال داریم که هر کدام از اینها باید در حیطه خودش مورد بررسی قرار گیرد. ابتدال در محتوا و موضوع شعر، یک بحث بسیار قدیمی و دامنه‌دار و البته نسبی است. چرا قدیمی و دامنه‌دار است؟ به این خاطر که اساسا در گذشته نقد معطوف به محتوا و نیز معطوف به شخصیت مؤلف و زندگی‌نامه مؤلف بوده است. به همین خاطر آنچه در اثر ادبی مبتذل خوانده می‌شد در واقع منتسب به صاحب اثر و قضاوتی راجع به شخصیت و زندگی او محسوب می‌شد. مثلاً فرض بفرمایید شادخوری‌ها و شادکامی‌هایی که در شعر شاعران درباری مثلاً در دوره خراسانی رواج داشته و حتی به حوزه مقابله با مفاهیمی مبتذل هم می‌رسیده، اینه روشن زندگی آنان به حساب می‌آید. به عنوان نمونه در موضوع رمضان سنتیزی در آثار شاعران درباری آن دوره طبعاً باز هم اولین اتهام متوجه صاحب اثر می‌شود. شاعرانی مانند فرخ‌سیستانی، منوچهری‌دامغانی و عنصری که در آن دوران زندگی می‌کردند، وضع‌شان خوب بوده و نگاه‌شان حتی به مفاهیم دینی هم نگاهی دنیاگرایانه بوده، بنابراین تمام مقوله‌ها را هم از همین دیدگاه بررسی می‌کردند. خب!ایمی‌بینیم در گذشته شعر از آنکه نقد شعر معطوف به محتوا باشد، به زندگی‌نامه و شخصیت شاعر نیز توجه می‌شد. پس می‌توان نتیجه گرفت ابتدال در شعر موضوعی پر دامنه و قدیمی است. اما وقتی به وجه دیگر این قضیه نگاه کنیم که همان نسبی بودن معنا و دامنه ابتدال است، قضیه برعکس می‌شود. یعنی موضوع و محتوا از دیدگاهی مبتذل به نظر می‌رسد. از دیدگاهی دیگر نه‌تنها ممکن است مبتذل نباشد بلکه ممکن است پسندیده هم باشد. در مورد مثال قبل، اگر همین الان آثار رمضان‌ستیزانه شاعران ادبیات فارسی بویژه دوره خراسانی را در اختیار خیلی از مخاطبان قرار دهیم، ممکن است نه‌تنها آن را مبتذل ندانند، بلکه اتفاقاً روی آن صحه بگذارند و هنرمندان گروهی دیگر از مخاطبان آن را مبتذل بدانند. بنابراین این مورد نسبتاً مفهومی ابتدال باید یک نگاه تکثرگرا و پلورال را بپذیریم، چون واقعاً نمی‌توانیم حکم و قضاوت کنیم که کدام محتوا مبتذل است و کدام محتوا نه‌تنها مبتذل نیست بلکه حتی ممکن است ارزشی باشد. درباره فرم، ابتدال معنای دیگری دارد که این ابتدال بیشتر مدنظر منتقدان در روزگار ما است. منتقدان و پژوهشگران ادبی روزگار ما کم‌تر به محتوا می‌پردازند. کمتر به شخصیت مؤلفی او گروه مورد نظر نویسنده و زندگی‌نامه او توجه می‌کنند. البته هنوز هم در جامعه‌شناسی ادبی و در نقد جامعه‌شناختی کارکردگرا که از گلدمن و بقیه به ما وارث رسیده است به محتوا توجه می‌شود ولی بحث ابتدال محتوا اساساً به این نوع نقدها مربوط نمی‌شود. در بحث فرم که امروز مدنظر بیشتر منتقدان است در بررسی و نقد شعر و نقد ادبی از نقد نو به بعد که نقد فارغ از شخصیت و زندگی‌نامه صاحب اثر، و به کل معطوف به متن است، ابتدال عبارات است از تکرار و خودکارشدگی و کلیشهای شدن شگردهای شعری، یعنی اثر شما از تکنیک‌ها و شگردهایی استفاده کنید که در فرط استفاده وارد صحبت‌های روزمره شده، در واقع مبتذل صحبت کرده‌اید. یعنی فارغ از محتوا می‌شود استاد. را مبتذل دانستن، وقتی تشبیه به نقد در شعر، تشبیه چهره به مام باشد به این یک متن مبتذل می‌گویند.

■ **ما در دوران معاصر شاعرانی مانند مرحوم منزوی را داشته‌ایم، در گذشته هم شاعرانی مانند حافظ و سعدی که اشعار فاخر و پرمحتوایی می‌سرورند اما امروز می‌بینیم شعر بویژه برخی اشعار عاشقانه دارد به سمت اشعار جنسی با محتواهای سخیف کشیده می‌شود، به نظر شما علت این امر چیست؟**

البته به این مسائل یک نگاه دقیق و موشکافانه اگر بنذاریم می‌بینیم ابتدال به این معنا در ادبیات گذشته ما هم بوده و کم هم نبوده. «سونزی سمرقندی» که از کره مرخ نیامده یا مثلاً حضرت سعدی اخلاصگرای خود‌سا که هزلایش را از خبیثاتش را از کره دیگری نیابوده (در حکیم سنایی عزیز از خودشان بزرگ‌مان، شاهکارهایی در این زمینه داریم که اگر فرصتی باشد به آن بپردازیم متوجه می‌شوید جوانان روزگار ما خیلی هم بی‌ادب نیستند. نظامی چنان وصف خیره‌کننده دقیقی از صحنه‌های جنسی دارد که مات می‌ماند. اما میحت شما بازمی‌گردد به یک مبسث خیلی مهم‌تر به عنوان مدرنیته و روزگار مدرن. مدرنیته واقع است گفتش بر نفی سنت است. یعنی هر چیزی که سنتی است خوب نیست و زندگی و خواست بشر است که تعیین می‌کند چه اصلی باید حاکم گردد و جایگزین سنت شود. مدرنیته در واقع در یک بحران دائمی به سر می‌برد، چرا؟ چون که همان اساس و اصول تازه‌ای را هم که برای خود تعیین می‌کند بافاصله تبدیل به سنت می‌شود و دائماً در نوعی مسرتورت و تحول به سر می‌برد. از مهم‌ترین وجوه تقابل مدرنیته و سنت، برخورد با فردیت شخص است. در واقع اگر فرد در سنت به این دلیل حاوی ارزش است که عضوی از جامعه انسانی است، برعکس در مدرنیته از این جهت قابل اهمیت است که فردیت دارد، استقلال دارد، خواست شخصی دارد و به همین خاطر است که در واقع در ادبیات سنتی ما نمی‌شود وجود دارد در واقع من شخصی نیست، من نوعی است، من انسانی است، مضمون خانه در شعر حافظ، یک خانه خشست و گلی در فلان محله شیراز نبوده، منظور از این خانه وجه استعاری و نمادین آن است. اما از یک روزگاری به بعد، از دوره‌ای که مفهوم مدرن ایجاد می‌شود و در شعر ایران نیز از روزگاری که شعر مشروطه مطرح می‌شود و مفاهیم روشن اجتماعی-سیاسی فارغ از وجه نمادین وارد شعر می‌شود، این از من پوششی بر او قرار تبدیل به من اجتماعی می‌شود و بعد بتدریج از من اجتماعی به من فردی و من شخصی تبدیل می‌شود. این امر زمینه‌ای را ایجاد می‌کند



گفت‌وگو با حمیدرضا شکارسری

گفت‌وگوی «وطن امروز» با حمیدرضا شکارسری پیرامون شعر امروز

شعر معلول زندگی ما است نه علتش!

ابتدال در شعر امروز به خاطر حاکم شدن مدرنیته است

- مهدی چراغزاده

ارزش‌ها احترام می‌گذاریم، نباید احترام قائل شویم برای آفرینش‌های هنری که ابتدال را ترویج نمی‌کنند اما به ابتدال می‌پردازند. فراخوانی برای ابتدال ندارند اما ابتدال را به نمایش می‌آورند.

■ **آیا به نمایش در آوردن ابتدال باعث ترویج آن نمی‌شود؟**

اثر هنری می‌تواند کاری کند که ما نازیباً، زیبا نمایش داده شود اما مخاطب را بیدار کند. مثالی خدمت شما عرض می‌کنم؛ پیکاسو و واکاوی می‌کنید و لایه‌های درونی‌تر این جمله و این مفهوم را بررسی می‌کنید می‌بینید منظور برداختن به مفاصلی‌ترین زوایای کاراکترها که در اثر هنری است؛ چرا؟ چون دیگر هنر از آن مفهوم حقیقت‌گرا به یک مفهوم واقعیت‌گرا تمایل پیدا کرد. پس کلاماً می‌بینیم زمینه، یک زمینه مساعدی است برای اینکه اثر هنری به جزئیات شخصی فرد، حالا بگوییم راوی یا شخصیت کاراکترها بپردازد. بنابراین اگر می‌بینید اثر هنری و شعر در روزگار ما با یک نوع واقع‌گرایی به صحنه‌های مبتذل زندگی رسیده، مقصر را شعر و شاعر ندانید، این نکته بسیار بسیار مهمی است. هنرمند اینه جامعه خودش است، هنرمند شاخک‌های حساس روزگار خودش است. آنچه منعکس می‌کند بر اساس صحتی که خدمت‌تان عرض کردم، لزوماً آن چیزی نیست

که در شخصیت خودش وجود دارد و لزوماً آن چیزی نیست که در زندگی‌نامه خودش وجود دارد. او کاراکترهایی را ترسیم می‌کند که در روزگارش زندگی می‌کنند و در روزگارش نقش می‌کشیم.

■ **امروز در جامعه ما شاعرانی هستند که شعرشان به سمت حقیقت انسانی گرایش دارد و نیز شاعرانی هستند که به‌زم**

شما شعرشان مدرن و واقعیت‌گراست؛ چگونه می‌توان گفت این دو نگاه متفاوت را آینه یک جامعه واحد هستند؟

ما باید به تکثر احترام بگذاریم، یعنی هیچ دیدگاه وجود ندارد که آدم‌های مختلف حتی برابر وقایع یکسان عکس‌العمل یکسان داشته باشند، بویژه وقتی این مساله وارد موضوع خلق آثار هنری می‌شود این بحث کاملاً مصداق پیدا می‌کند. آیا می‌توان از آقای خیام پرسید شما که حجت‌الحق زمان خود هستی، در دوره شما، حول و حوش همان قرنی که شما زندگی می‌کنید، شاعران بزرگی هم هستند که در دین و مفاهیم دینی نگاهی کاملاً متفاوت با شما دارند، چرا شما به مفاهیمی مثل معاد اینگونه نگاه کردید؟ چرا شادخوارانه به شعر نگاه کردید؟ پس ببینید! اینگونه نمی‌توان با آثار هنری روبه‌رو شد که در واقع هنرمند و شاعر را برده یک تفکر دید و انتظار داشت تمام آفرینش‌های او در همان حوزه نوشته شود.

■ **سوال اینجاست که شما گفتید هنرمند آینه جامعه است، هم شاعر حقیقت‌گرا داریم و هم واقعیت‌گرا به معنایی که توضیح دادید؛ کدامیک آینه جامعه هستند؟**

هر دو! جامعه امروز ما یک جامعه شقه شقه شده و پاره پاره شده است. بگذارید خیلی روشن مثال بزنیم؛ حادثه انتخابات چند هفته پیش را یا یاد بیابورید، آن موقع متوجه می‌شوید که جامعه چه هفته شقه شدگی و پاره پاره شدگی و تکه تکه شدگی جالبی دارد. در کل آنها را می‌توان در قالب ۲ دیدگاه دانست: ۲ دیدگاه کاملاً متفاوت و کاملاً متضاد به مقولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که در کنار هم دارند زندگی می‌کنند. چگونه می‌توان باور کرد که تمام شاعران جامعه که در این جامعه زندگی می‌کنند فقط معطوف به یک سمت جامعه باشند؟ بنابراین باید بپذیریم بخشی در فرهنگ‌های روزگار ما به قسمتی از دیدگاه‌های موجود در جامعه پرداخته است و بخش دیگر به دیدگاه یا دیدگاه‌های دیگری که در جامعه وجود دارد متمایل است، اما اجازه بدهید بگوییم آن نگرانی و دلواپسی که احساس می‌کنم شما دارید از کجا آمده است. شما احساس می‌کنید که نکنند خدای ناکرده آثار مبتذل در حکم فراخوانی برای ابتدال باشند. تکنند در واقع این آثار به جای نفی ابتدال، آن را ترویج کنند. خب! پاسخ چیست؟ با یک مثال خدمت‌تان می‌گویم؛ در زمان طاقوت کتاب‌هایی موجود بود با عنوان «جوانان چرا؟» تا آنجا که یادم هست معمولاً هم آقای مکار-مشیرازی این آثار را می‌نوشتند و انتشارات مدتی هم در قم آنها را منتشر می‌کرد. در آن کتاب‌ها راجع به مضرات انحرافات جنسی می‌نوشتند. در همان زمان به ایشان حمله می‌شود، برخورد کلامی می‌شود که شما دارید با این آثار این انحرافات را ترویج می‌کنید و مخاطبان‌تان در واقع به این انحرافات متمایل می‌شوند. ایشان می‌گفتند اینها باید شناخته شود، باید مطرح شود. اگر از این قیقتی که در جامعه وجود دارد فرار کنید و خودتان را به ندیدن بزیند، در واقع دارید خودتان را گول می‌زنید. در واقع اگر در جامعه امروز وقایع رانادیده بگیرید دیدن‌ها بر آتش ابتدال در این جامعه آبی نریختند، بلکه پوششی بر او قرار داد. باید تا پشت آن پوشش این آتش افروخته‌تر شود. لذا من معتقد به احترام به تکثر هستم، یعنی همچنان که به آثار معطوف به حقیقت و



گفت‌وگو با حمیدرضا شکارسری

و آینه روزگار خود ماست، مفید است. به این خاطر که ۵۰۰ سال دیگر تحلیل همین شعرها، چهره جامعه امروز ما را به نمایش می‌گذارد و قابل تفسیر می‌کند. نکته دیگری که وجود دارد این است که در این روزگار اشعار مانایی نوشته نمی‌شود، چون مفاهیم دیگر ازلی و ابدی نیست، بنابراین اساساً این انتظار بیجایی است که شعرها لزوماً آن مانایی سنتی سابق را داشته باشد.

■ **در روزگار معاصر، بحث مشکلات اجتماعی حرف اول را در جامعه می‌زند، همین آسیب‌های اجتماعی که می‌بینیم؛ چقدر شعر قابلیت بیان کردن و مقابله با این آسیب‌ها را دارد؟**

از روزگار مشروطه مفهوم شعر اجتماعی به وجود آمد. تا پیش از آن شاعر یک نگاه عینی به جامعه پیرامون خود نداشت. به نظر من یک شوخی ادیبانه است که می‌گویند مثلاً حافظ هم یک شاعر اجتماعی است. شعر اجتماعی ما از روزگار مشروطه آغاز می‌شود. آن موقعی که مفاهیم ازلی و ابدی، جای خود را به زندگی عینی ما و زندگی واقعی شاعر می‌دهد. شما یک بررسی کنید متوجه خواهید شد اکثر شاعران مطرح دوره مشروطه، روزنامه‌نگار بودند. همه روزنامه داشتند و روزنامه منتشر می‌کردند. آدم‌هایی سیاسی بودند، برخی جان خود را بر سر این راه گذاشتند. میرزاده عشقی ترور شد. فرخی یزدی عمر و زندگی خود را صرف شعر و عقاید سیاسی‌اش کرد. بنابراین از روزگار مشروطه شعر اجتماعی ما شکل می‌گیرد، جوانه می‌زند و رشد می‌کند. بنابراین در گذشته شعر اجتماعی ما نه‌تنها تأثیرگذار بوده، بلکه جریان‌ساز نیز بوده است. روزگاری مردم پای مؤسسه نسیم شمال صف می‌بستند تا روزنامه نسیم شمال را خریداری کنند. این روند شعر اجتماعی فراز و نشیب‌هایی دارد اما بخش عمده و مهمی از شعر معاصر ما را شعر سیاسی-اجتماعی تشکیل می‌دهد. مثلاً در دهه ۵۰، شب‌های شعر خوشه، ۱۰ شب برگزار می‌شود. جمعیتی در آن شرکت می‌کند که ما بعد از انقلاب در کنگره‌های شعری بزرگ هم به ندرت آن جماعت را می‌بینیم، شعرهایی هم خوانده می‌شود که غالباً شعرهایی اجتماعی و بویژه سیاسی است. همه آنها همچنان مورد تشویق حضار قرار می‌گیرد که مأموران امنیتی می‌ترسند مبدا یک حرکت اجتماعی صورت بگیرد. شعر اجتماعی ما کژدار و مریز، اقطان و خیزان، سربلند و سربه زبر، خود را از نهضت مشروطه تا به اینجا کشانده است. شعر اجتماعی یک سوسه شاعرانگرا دارد که باید بپذیریم خواه ناخواه شعر را به سطح می‌آورد، شعر را به وجوه ژورنالیستی و روزآمد خود نزدیک می‌کند اما باید بپذیریم مشکلات اجتماعی و حتی سیاسی ۵۰ سال گذشته مربوط به الان نیست یا حداقل مشابه امروز نیست بنابراین آن تاریخ مصرفی که از آن حرف زدیم، بی‌شک برای شعرهای اجتماعی و سیاسی مطرح و برجسته می‌شود و از سمت دیگر شعر اجتماعی یک وجه هنری هم دارد و تلاش می‌کند با نلماد و با اسطوره خود را از آن وضوح و عریانی ژورنالیستی نجات دهد، بنابراین خالی از ارزش‌های ادبی هم نیست. شعر اجتماعی یک تیغ دومی است که به نفع خود و به ضرر خود در آن واحد عمل می‌کند. اما اینکه تا چه حد این شعر می‌تواند بر جامعه امروز ما مؤثر باشد، به نظرم روز به روز این تأثیر کمتر می‌شود. جامعه ما اصلاً فرصت و حوصله پرداختن به شعر را ندارد. اثر هنری امروز عموماً و شعر و ادبیات مخصوصاً در سید هزینه‌های خانواده‌ها اصلاً جایی ندارد یا بهتر است بگوییم فرهنگ اساساً در این سبب اقتصادی جایی ندارد. خانواده‌اگر شاهکار کند هر از گاهی سینمایی برود و فیلمی ببیند و رابطه خود را با فرهنگ و هنر این مملکت حفظ کند. چند درصد خانواده‌های ما امروز شعر معاصر می‌خوانند؟ اصلاً چند درصد آنها حافظ و سعدی می‌خوانند؟ هیچ! فرهنگ ما یک فرهنگ متحولی شده نسبت به دهه‌های گذشته و سده‌های گذشته. بخش مهمی از هزینه‌های خانواده معطوف می‌شود به اینکه کودکش خوب تحصیل کندد ولی همان خانواده برای هنر و فرهنگ و ادبیات آنها ارزش و وزنی قائل نیست، چون اساساً هنر در جامعه امروز ما به زینت‌المجلس تبدیل شده است. آثار بلند چقدر خوب اگر هم نباشد به کجا برمی‌خورد؟ چرا؟ چون اقتصاد ما ضربه شده است. مساله معیشت زندگی ما فریه شده و جا را برای فرهنگ و شعر و هنر کم کرده است. انتظار اینکه امروز اشعار بتوانند یک حرکت

اجتماعی بکنند به گمان من رویایی بیش نیست. تعبیری که دارم این است که رابطه هنر و اجتماع، امروز مثل یک اتوبان یکطرفه شده است؛ اجتماع بشدت بر هنرمند تأثیر می‌گذارد. حتی ابتدال زندگی‌های معاصر را چنانکه گفتیم به آثار ادبی منتقل می‌کند اما برعکس تأثیر هنر و فرهنگ بر جامعه بسیار به گمان من نازل است، یعنی نمی‌توان انتظار داشت اثر هنری یک تأثیر شگرفی بر جامعه ما بگذارد چون اقتصاد و معیشت برای خانواده‌ها و جامعه ما خیلی مهم‌تر و حیاتی‌تر است. از این منظر ما شعر اجتماعی می‌نویسیم تا شاعران ما بخوانند، ما شعر اجتماعی می‌نویسیم که خودمان بخوانیم و خود ما شاعران از وضعیت جامعه خودمان باخبر شویم. از سیاست روزگار خودمان باخبر شویم، اگر نه مخاطبان عام و عادی ما مگر در زمان انتخابات بزرگ، کمتر از یک درصد با سیاست جامعه خود محشورند.

■ **آیا نمی‌توان گفت چون هم سطح اشعار امروزی و هم شاعران مقداری تنزل پیدا کرده، باعث کمتر شدن تأثیرگذاری بر جامعه شده‌است؟**

بها! ما در گذشته حکیم سنایی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم ناصر خسرو قبادیانی و… را داشته‌ایم؛ اینها نخبگان جامعه خود بودند. حکیم عمر خیام، حجت‌الحق زمان خود بوده است، دانشمند زمان خود بوده است، حتی در دوره ادبیات معاصر ما شاعران بزرگی مانند اخوان ثالث، شامول، سهراب سپهری و… ما را داشته‌ایم اما الان در دوره‌ای به سر می‌بریم که هنرمند از آن برد اجتماعی، از آن نخبه‌گرایی و از آن چهره‌سازی قدیمی کلاماً بی‌بهره است.



■ **پدران، مادران و بزرگ‌ترهای ما اشعار حافظ، سعدی و دیگر شاعران بزرگ تاریخ کشورمان را می‌خواندند و به عنوان ضرب‌المثل استفاده می‌کردند اما امروز می‌بینیم جوان‌ها به سمت اشعار دیگری گرایش پیدا کرده‌اند، آیا چند قرن بعد این اشعار امروز ما نیز در میان مردم رایج خواهد بود یا به فراموشی سپرده خواهد شد؟**

در واقع امروز شعرها مخاطبان خود را گزینش کرده‌اند مردم خیلی از شعرها را نمی‌خوانند و به سمت شعرهای مورد علاقه خود می‌روند، این تنوع و تکثر در گذشته وجود نداشت لذا امروز هر کس به سمت حوزه مورد علاقه خود می‌رود. مگر اینکه مثل من و شما نگاهی فراتر از نگاه عامی به شعر داشته باشیم، یعنی بخواند آثار را حرفه‌ای تحلیل کند، در آن موقع است که به سمت آثار مختلف می‌رود. از این نظر است که می‌گویم اگر شعر امروز شرایط روزگار ما منتقل می‌کند